بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه جلسه قبل

 دومين تكليف مراقبتي در حوزه تربيت جنسي، بحث استيذان در رفت‌وآمد در مواقع خلوت، از طرف بچه‌هاست. ضرورت اين‌كه بايد آن‌ها را با اين مهم آشنا ساخت، مستند به آيه پنجاه‌وهشت سوره نور بود و برخي از رواياتي كه در ذيل اين آيه شريفه وارد شده بود. كه البته در روايات، چندان نكته مهم و جديدي نبود. بيشتر، محور همين خود آيه است كه بحث مي‌كنيم. البته ديروز عرض كردم كه سابق هم ظاهراً اين آيه را بحث كرديم. تقریباً همه مباحثي كه مي‌گوييم يك بار بحث كرديم و لذا با توجه به آن، كمي سريع‌تر عبور مي‌كنم و جاهايي كه تغيير نظري دارم بيشتر تأکید مي‌كنم.

# بررسی نکات آیه

در اين آيه گفتيم جمعاً حدود ده الی بيست مطلب وجود دارد. آيه **«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ‏ الَّذينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ وَ الَّذينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ»(نور/۵۸)** نكات متعددي وجود دارد.

## امر و خطاب در آیه متوجه کیست؟

يك بحث مهم اینكه، آنچه من در بحث جديد گفتم، با سابق تفاوت كرده بود، بحث «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ‏»** بود و آيا اين‌كه اینجا يك امر و خطاب است و آن امر و خطاب متوجه به بچه‌هاست يا اين‌‎كه يك امري هم به پدر و مادر يا اولياء است؟ گفتيم شايد امر به امر نباشد، ولي تكليفي هم متوجه خود این‌ها هست.

### نتيجه بحث اول

با توجه به بياني كه در آيه آمده، حداقل اين است كه خود شما بايد مراقبت داشته باشيد. این حداقل چيزي است که از آيه استفاده مي‌شود. اگر نگوييم از آيه استفاده مي‌شود كه شما مأمور به تربيت و امر بچه‌ها به اين استيذان و آموزش دادن هستيد، حداقل مراقبت و تحفظ لازم است. اين يك بحث بود كه سابق داشتيم؛ اما كامل‌تر بود و با يك رويكرد جديد و تكميلي بحث را آورديم. يك سلسله نكات ديگري هم در آيه هست كه من فهرست‌وار اشاره مي‌كنم.

## مقصود از «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» کیست؟

 نكته دوم در آيه شريفه اين است: مقصود از «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا»** چه كساني هستند؟ اينجا سه احتمال وجود دارد:

 الف: اينكه بگوييم «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا»** به ظهور خطابي عامش نگاه كنيم. يعني همه مكلفين خطاب مي‌شوند به اينكه بچه‌هايتان بايد از شما اذن بگيرند و شما بايد مراقبت بكنيد و عنايت تربيتي در اوقات خلوتتان داشته باشيد. اين يك احتمال است كه درواقع اين تحفظ عام باشد.

ب: احتمال دوم اين است كه اين مربوط به خانواده و اوليا و پدر و مادر باشد و اين خطاب متوجه آن‌هاست. قبلاً گفتيم كه به مناسبات حكم و موضوع و اين‌كه مي‌گويد: وقتي بچه‌ها مي‌خواهند در مواقع خلوت رفت‌وآمد كنند بايد اذن بگيرند و شما هم بايد در مواقع خلوت تحفظ داشته باشيد، گفتيم قرائن داخلي و مناسبات حكم و موضوع مي‌گويد: خطاب اين آيه به همگان است ولي خطاب عامِ كلي اجتماعي نيست. بلكه خطاب خانوادگي است و الا به نظر مي‌آيد كه درواقع جواب جامع نسبت به اين سؤال اين است كه خطاب عام است، ولي فضاي اين حكم، فضاي خانوادگي است و لذا در موقع تربيت خانوادگي اين آيه مطرح مي‌شود. منتهي خانواده كه مي‌گوييم نه پدر و مادر و فرزندان خودشان، بلكه پدر و مادر و بچه‌هايي كه به خانه رفت‌وآمد دارند و در ارتباط با بچه‌هايي كه با آن‌ها تعامل دارند. البته مصداق بارزش فرزندانشان مي‌شود ولي اختصاص به فرزندان ندارد.

 ج: اینکه «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا»** در اينجا خطاب به پدر و مادر نيست. خطاب به همه افراد و مؤمنين است؛ اما كساني كه در ارتباط با بچه‌هايي هستند كه با آن‌ها رفت‌وآمد دارند. خطاب نه به شمول است كه بگوييم عام عام است نه به پدر و مادر است. بلكه به هر كسي كه در ارتباط با بچه‌هايي قرار مي‌گيرد كه در خانه رفت‌وآمد دارند. بنابراين يک تكليف مربوط به حوزه خانواده است و اينكه در ارتباط با بچه‌هايي كه با شما ارتباط دارند. آن‌ها بايد اذن بگيرند و شما هم بايد تحفظ بكنيد. اين يك حالت بينابيني دارد. خطاب مال همه مؤمنين است منتهي مؤمنيني كه در فضاي یک خانه هستند.

###  نتيجه بحث دوم

نتيجه بحث دوم اين است كه اين آيه، كار به تكليف اولياء و مربيان و حكومت و مدرسه ندارد؛ چون از آن انصراف دارد، بلكه در همان تعاملات در درون خانه و ارتباطات خانوادگي ظهور دارد كه بين خويشان و همسايگان و رفقا و دوستان و امثال اين‌هاست. محدوده‌اش اين‌هاست؛ يعني آنجایی كه رفت‌وآمدي در خانه دارد، آن‌هايي كه در آن خانه هستند، بايد اين مراقبت را داشته باشند.

## انواع تعاملات ساکنان خانه با بچه‌ها

 ساكنان يك خانه در ارتباط با بچه‌هايي كه رفت‌وآمد دارند يا بچه‌هاي خودشان يا بچه‌هاي دوستانشان يا بچه‌هاي همسايگانشان و بچه‌هاي اقوامشان، سه گروه مي‌شوند:

 ۱. در ارتباط با بچه‌هايي كه تعامل و ایاب‌وذهاب دارند، مي‌گويد: تحفظ داشته باشد، اما كاري ندارد كه مدرسه، معلم و مربي بايد اين آگاهي را به بچه‌ها بدهد. اين آيه مستقيم به آن كاري ندارد، گر چه تكليف امور، هميشه به‌عنوان قاعده كلي درست است ولي اين آيه ربطي به آن ندارد.

۲. بحث دوم اين است كه اين آيه ناظر به تكليف تربيتي در حوزه خانه است نه تكليف خاص پدر و مادر و بچه‌هايشان، بلكه ساكنان خانه در ارتباط با بچه‌هايي كه رفت‌وآمد دارند، مي‌گويد شما تحفظ بكنيد و يادشان بدهيد. بچه‌ها هم بايد اذن بگيرند.

 اين هم مطلب دوم كه خطاب آيه خطاب تربيتي از یک‌سو به بچه‌هاست و از یک‌سو به ساكنان يك خانه است. البته اختصاص به بچه‌هاي خودشان ندارد. خطاب تربيتي عام براي حكومت و مدرسه و اوليا و مربيان و این‌ها نيست. برای ساكنان يك خانه و در آن فضا است.

 ۳. مطلب سوم در اين آيه، اين است كه معلوم شد در **«لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ»** مقصود از لم يبلغ، بچه‌ها خصوص اولاد نيستند، بلكه كساني هستند كه با اين خانه رفت‌وآمد دارند، اعم از اين‌كه بچه‌ها باشند يا بچه‌هاي همسايه يا دوستان يا خويشان باشند. همه را در برمي‌گيرد. اختصاص به اولاد خودشان ندارد.

###  نتيجه بحث سوم

آن‌وقت مقصود از **منكم** در **«لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ»** اينكه مي‌گويد از خودتان هستند، مقصود بچه‌هاي خودشان نيست، بلكه يعني از جنس شما هستند و مقابل «**مَلَكَتْ‏ أَيْمانُكُم‏» (نساء/۳)** است. يعني این‌ها بچه‌هاي آزاد هستند و عبد و كنيز نيستند. احرار هستند و يا اين‌كه مقصود از اين، يعني به نحوي با شما در ارتباط هستند. نه ارتباط خاص فرزندي و امثال اين، به دليل اين‌كه آيه مطمئناً نسبت به غير بچه‌هاي خود شمول دارد و در روايات هم يك روايت معتبر كه خوانديم، اینجا اين شمول با امور را داشت. اگر در خود آيه هم كسي بگويد **منكم** يعني بچه‌هاي خودتان، ما مي‌گوييم:

اولاً: خود آيه این را نمي‌گويد.

ثانياً: اگر هم ظهور آيه اين باشد، روايت مي‌گويد اين شمول دارد. اگر در خود آيه هم ترديد داشته باشيم روايتي كه ديروز در باب صد و پنجاه‌ودو يا صد و بیست‌ودو خوانديم، روايتي داشت كه معتبر بود و دلالت بر اين مي‌كرد.

ثالثاً: اگر روايت هم نبود، قطعاً الغاء خصوصيت مي‌شد. براي اين‌كه وقتي مي‌گويد بچه‌هاي خودتان بايد اذن بگيرند يا مواظبت داشته باشيد، قطعاً بچه‌هاي ديگر را هم در برمي‌گيرد. ازاین‌جهت است كه اين آيه قطعاً اختصاص به فرزندان خود ندارد بلكه شامل بچه‌هاي ديگر هم مي‌شود. چراکه در اینجا اولويتي است كه اين حكم نسبت به ديگران هم دارد. بچه‌هاي خودش كه بايد اذن بگيرند، بچه‌هاي ديگر به‌طریق‌اولی بايد اذن بگيرند. نسبت به فرزندان خودش كه بايد مراقبت داشته باشد، نسبت به غير، قطعاً بايد محافظت داشته باشد يا بالاولويه یا حداقل تنقيح مناط، ولي نياز به این‌ها نيست. روايت داريم و همین مطلب را افاده مي‌كند. يك احتمال اين است كه همه را بگيرد. يك احتمال اين است كه پدر و مادر را مي‌گيرد. يك احتمال اين است ساكنان خانه را مي‌گيرد. در ارتباط با كساني كه در خانه رفت‌وآمد دارند. اگر هم گفتم مقصود از سه احتمال اينجاست، آن هم بحث دوم بود. بحث سوم كه طرف‌ها فقط بچه‌هاي خودش نيستند بلكه شمول دارد.

## منظور از غیر بالغ در آیه کیست؟

 نكته چهارم اين است كه مقصود از **«لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ»** قطعاً غير بالغ است. منتهي غير بالغ مطلق يا غير بالغ مميز؟ اين هم يك سؤال است.

 پاسخ به اين سؤال هم اين است كه اینجا دو احتمال وجود دارد:

* يكي اين‌كه بگوييم مطلق بچه‌ها حتي در شرایطی كه مميز نيستند، اذن بگيرند و مراقبت داشته باشيد. يك احتمال هم اين است كه مقصود، اطفال مميز هستند كه دركي از اين مسائل دارند و در آن شرایط مي‌گويد: مراقبت بكن و اذن بگيرد. برخي گفته‌اند: ولو اين‌كه **«لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ»** مطلق است، غير بالغ مميز و غير مميز را مي‌گيرد ولي مناسبات حكم و موضوع و قرائن ‌داخلي و لبي مي‌گويد: اين مراقبت برای بچه‌اي كه چيزي نمي‌فهمد نيست، بلکه برای بچه‌اي است كه مي‌فهمد و لذا گفته‌اند: اين اختصاص به بچه مميز دارد و اين يك احتمال است.
* يك احتمال هم دارد كه مطلق باشد و همه را بگيرد. اینجا هم به نظر ما احتمال سوم مي‌آيد. نه اين‌كه **«لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ»** بگوييم مطلق مميز و غير مميز را مي‌گيرد. نه اين‌كه فقط اختصاص به مميز داشته باشد، بلكه اين شامل بچه‌هايي مي‌شود كه مي‌توان آن‌ها را مقيدشان كرد كه اذن بگيرند ولو به سن تميز كه هفت هشت‌سالگی است نرسيده باشند. سنين پايين‌تر هم مي‌تواند بفهمد كه كسي حريم دارد و بايد جدا بكند و بگويد در اين اوقات بيا يا نيا.
* شايد بشود احتمال سوم را گفت كه نه مطلق اولاد، بچه‌ها است نه بچه مميزي كه دركي ضعيف از مسائل جنسي دارد، بلكه بچه‌اي كه دركي از همين حريم و این‌ها دارد را شامل مي‌شود زمانی که می‌توان به او فهماند كه اين وقت بيا و اين وقت نيا. اين قبل از تميز به معناي فقهي است كه يك مرحله قبل از بلوغ است.

 يك مراحلي از تميز وجود دارد كه تميز جنسي نيست ولي ادب‌آموزي دارد. مي‌شود به او آموزش داد و تحفظ را به او ياد داد. ظاهراً مطلق نيست كه بچه دوساله را بگيرد، ولي بعيد نيست كه از چهار پنج‌سالگی اين امر مصداق داشته باشد. علتش اين است كه اين اطلاق دارد؛ یعنی **«وَ الَّذينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ»** اطلاق دارد. فقط آنجایی كه انسان مطمئن است مقصود نيست، از آن بيرون مي‌رود. من مي‌گويم مطلق دوره عدم تميز اين‌طور نيست كه مسلم باشد داخل در آيه است، بلكه دوره‌اي كه هنوز نمي‌شود ادبي را به او ياد داد و جداسازي به آن معنا را برايش تفهيم كرد، آن دوره را مي‌گويد؛ و لذا شمولش كمي بيشتر از تميز است. اين هم مطلب چهارمي كه در اين آيه هست.

## شمول آیه نسبت به دختر یا پسر بودن

مطلب پنجم در اين آيه اين است كه آیه شامل دختر و پسر مي‌شود يا فقط مخصوص پسر است؟ جواب واضح است. **«لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ**» اطلاق دارد. چه دختر چه پسر اين وضع را دارند. بايد تحفظ بكنيد و يادش بدهيد اذن بگيرد. اين هم چون واضح است من سريع عبور می‌کنم.

## مراد از اوقات ثلاثة

در اين آيه اوقات ثلاثه، بعد از عشاء، قبل از فجر و هنگام ظهر آمده است. سؤال اين است كه اين سه وقت موضوعيت دارد يا اين‌كه اين سه وقت كنايه از اوقات خلوت به معناي خاص است؟

ممكن است كسي بگويد جمود بر لفظ بكنيم و بگوييم همين مواقع موضوعيت دارد. ولي ما احتمال دوم را تقويت كرده‌ايم. گفتيم بعيد نیست بگوييم بيان اين اوقات، از حيث اين است كه غالباً اوقات خلوت خاص، در اين مواقع است و الا اگر سبك و شيوه زندگي تغيير كند و مواقع خلوت متفاوت شود، فرقي نمي‌كند.

 در قطب و در كشورهايي كه ظهر و شب و این‌ها نيست ولي اوقات خوابشان نظمي دارد، به نظر مي‌آيد عنايت اين اوقات خاص، در جايي است كه عرف عمومي آنجا چنين چيزي است و الا اگر عرف جايي تغيير پيدا بكند، به نظر مي‌آيد اين اوقات موضوعيت ندارند. حداقل الغاء خصوصيت مي‌شود. مي‌گوييم: از اين مواقع به مواقع خلوت در كشورهايي كه شبشان دو ساعت است و روزشان بیست‌ودو ساعت است.

 نظم آنجا طور ديگري مي‌شود يا درجاهایی كه همين‌طور است. شب و روزش در حالت متعارف است، مثل جزيرة العرب است، ولي سبك زندگي تغییر پيدا كرده يعني اين‌طور نيست. مثلاً بعد از صلاة عشاء وقت تلويزيون است و وقت خلوت چنين چيزي به حساب نمي‌آيد و سنت زندگي عوض شده. به نظر می‌آید اينجا از مواردي است كه به‌خوبی مي‌شود گفت عرف مي‌گويد من خصوصيتي در حكم براي اين اوقات قائل نيستم. نكته اصلي همان **اوقات الخلوة** است اوقات تَكَشُّف و تَبَرُّز است. اوقاتي است كه زن و شوهر راحت‌تر با هم زندگي مي‌كنند. نه خصوص اين وقت و آن‌وقت و لذا اگر عرف زمانه تغيير كند، در همين كشورهاي اين شكلي كه اوقات شبانه‌روزش معين است يا اين‌كه درجاهایی برويم كه اوقاتش با ما متفاوت است، لذا نه اين اوقات خصوصيت دارد نه سه وقت خصوصيت دارد، بلكه اوقات راحتي و خلوت درواقع مراد است. اين هم مطلب پنجم بود.

## آیا حکم در اوقات ثلاثه، وجوب است؟

احكامي كه در اين آيه آمده است همان‌طور كه مي‌بينيد در آيه‌ای طولاني است و با تأکید هم بیان شده است. آيه دوم هم ادامه آن است. شارع روي آن عنايت دارد. مطلب اين است كه اين آيه به دلالت التزامي ممكن است به حكم ديگري هم افاده كند و آن اين است كه همه اوقات را نبايد اوقات خلوت قرار داد. يعني مي‌خواهيم ببينيم مي‌شود اين را از آيه فهميد يا نه؟

 ممكن است كسي قائل شود تنظيم اوقات خانه بايد طوري باشد كه اوقات خلوت از غير خلوت جدا شود. يعني درواقع طوري تنظيم بكند كه اوقات خلوت و آسايش و استراحت و تمتعاتش را از اوقات ديگر جداسازي كند. ممكن است كسي بگويد چنين چيزي از آيه استفاده مي‌شود. اين استفاده مقداري دشوار است. گر چه احتمالش وجود دارد.

 علت دشواري اين است كه آيه مي‌گويد: اوقات خلوت بايد مواظبت داشته باشيد كه اختلاط نباشد و بچه‌ها اذن بگيرند؛ اما مفروضش اين است كه اين تقسيم‌بندي به‌طور طبيعي وجود دارد؛ اما اين‌كه امر مي‌كند كه اين تقسيم‌بندي باشد، يك مقدار به لحاظ فني و فقهي‌اش دشوار است كه بگوييم امر مي‌كند اين‌طور باشد، مگر اين‌كه كسي بگويد نمي‌شود بگوييم همه اوقاتش، اوقات خلوت تمتعات است. اين معقول نيست و از آن نمي‌شود اين نكته را استفاده كنيم ولي اشعار به اين مطلب وجود دارد. ولي دلالتي بر اين مطلب باشد خيلي واضح نيست. البته اين مطلب در روایات ديگر و از طرق ادله ديگر قابل‌استفاده است ولي از اين آيه به‌تنهایی بخواهيم اين تقسيم را بگوييم به‌عنوان حكم استفاده كرد، اين كمي دشوار است ولو اين‌كه خالي از اشعار نيست.

## بررسی وجوبی یا استحبابی بودن تکلیف

بحث هشتم اين است كه اين تكليفي كه ما اینجا استفاده كرديم، الزامي و وجوبي است يا نه؟ گفتيم اينجا دو تكليف است. يك تكليف متوجه اولياء‌ است كه تحفظ داشته باشند و موقع خلوتشان را از جاهاي ديگر و از بچه‌ها جدا بكنند. البته تحفظ را كه جداسازي است، قبلاً اشاره كرديم. يكي اين‌كه بچه را جدا بكنند و يادشان بدهند. يكي اين‌كه بچه‌ها بايد اجازه بگيرند.

 آن تحفظي كه خود پدر و مادر يا ساكنان خانه باید داشته باشند و يادشان بدهند كه آن‌ها هم اذن بگيرند، اين الزامي است يا استحبابي است؟ اين امر به تحفظ يا تعليم و تربيت تاکنون دو احتمال بود. گفتيم اين در خود آيه به‌صورت مدلول مطابقي نيامده. با دقتي كه در جلسه قبل داشتيم، گفتيم در خود آيه نيامده كه عَلِمُوهم يا تَحَفَظُوا. وقت خلوتتان را از بچه‌ها و منظر بچه‌ها جدا كنيد. اين را ما از خطاب **«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» و «لِيَسْتَأْذِنْكُمُ‏»** درمی‌یابیم. در ترتيب این‌ها ما امري از درون آيه بيرون مي‌آوريم، بدون اينكه مدلول مطابقي باشد. آن‌وقت اين امر به تحفظ و مراقبت و جدا بودن و اين‌كه اين ادب را به آن‌ها ياد بدهيد از آن استفاده مي‌شود.

 اين امرها متوجه به خود اولياء و افراد بزرگ‌سالی كه در يك خانه هستند و زن و شوهرها، اين امر مدلول مطابقي نيست بلکه به‌صورت التزامي از اینجا بيرون مي‌آوريم. اين وجوبي يا الزامي است يا استحبابي است و الزام و وجوب از آن استفاده نمی‌شود؟ اگر ما امر يا جمله خبريه‌اي داشتيم كه در مقام انشاء وارد شده بود، مي‌گفتيم این‌ها ظهورش در وجوب است. به دليل عقلي يا به مقدمات حكمت این از پنج مبنايي كه ما در اصول تشريح كرديم و يكي از آن‌ها را پذيرفتيم. رو يكي از مباني مي‌گفتيم: امر أقم الصلوة يا امري كه مي‌گويد يَغسِل يَدَيك يا يَغتَسِل، چه امر باشد، چه جمله خبريه در مقام انشاء، ظهورش در وجوب است حال یا بالوضع يا به مقدمات حكمت يا به حكم عقل؛ اما اینجا اين امر را نداريم. اين امر را از سياق آيه و قرائن استفاده مي‌كنيم.

سؤال اين است كه وجوهي كه آنجا گفته شده در اين امر غير ظاهری -امري كه استنباط كرديم- دال بر وجوب است آن هم به خاطر يكي از وجوه یا نه؟

 ما سابق اين را تقويت كرديم كه يك امر اینجا وجود دارد و اراده و خواسته مولا است و مي‌شود با همين وجوب بگوييم دلالت بر وجوب مي‌كند. يعني اين محافظت‌ها و مراقبت‌ها در اوقات خلوت نسبت به بچه‌هاي غير بالغ، وجوب پيدا مي‌كند و ضرورت دارد ولي الان يك مقدار ازآنچه سابق گفتيم ترديد داريم. ممكن است كسي بگويد چون امر علني و صريحي نيست كه در آيه آمده باشد، جاي مقدمات حكمت و این‌ها نيست كه بگوييم در مقام بيان است و قيدي هم نزده، بنابراين مي‌خواهد بگويد من صد در صد اين را مي‌خواهم. ممكن است كسي در اين ترديد بكند. خيلي برايمان وضوح ندارد كه مقدمات حكمت و دلایلی كه براي دلالت امر بر وجوب گفته‌ایم، حتي در اين امري كه با یک مقدماتي بالملازمه از اين آيه استفاده بكنيم، بگوييم در آن هم اين قرائن جمع است و يك تكليف ايجابي را نسبت به مراقبت و یاددادن و آموزش دادن به او بر دوش پدر و مادر مي‌گذارد.

 شايد دلالت بر وجوب اینجا نباشد، گر چه سابق گفتيم كه اين امر با امر ظاهري فرقي ندارد و مي‌تواند دال بر وجوب باشد، اما الان كمي ترديد داريم كه در چنين امري هم مقدمات حكمت تمام باشد و دلالت بر وجوب بكند. چنين ترديدي الان وجود دارد ولو اينكه سابق گفتيم اینجا دال بر وجوب است.

## امر به اذن گرفتن بچه‌ها ارشادی است یا مولوی؟

بحث نهم اين است كه تكليف بچه‌ها چه مي‌شود؟ در باب تكليف بچه‌ها اينجا بحث فني بسيار دقيقي وجود دارد كه در كتاب و منابعي كه ديروز عرض كردم، کم‌وبیش مطرح شده است.

 اين‌كه بچه‌ها بايد اجازه بگيرند، آيا اين تكليف مولوي است يا ارشادي؟ يعني تمريني است و اگر مولوي باشد وجوب است يا استحباب؟

اينجا سه احتمال دارد:

الف: يك احتمال اين است كه بگوييم تكليف، تكليف تمريني است يعني تكليفي نيست كه در آن ثواب و عقاب و اعمال مولويت و شرعيتي باشد. بچه‌ها را ارشاد مي‌كند كه اين كار را تمرين بكنند و اجازه بگيرند. يك امر عرفي عقلائي و غیرشرعی است.

ب: احتمال دوم اين است كه امر مولوي است. منتهي امر استحبابي و رجحاني است.

ج: احتمال سوم هم اين است كه بگوييم امر وجوبي است.

### نتيجه اولیه بحث نهم

اگر ما باشيم و قواعد، بايد بگوييم احتمال سوم درست است. به خاطر دو اصل و قاعده اصولي:

* يكي **اصالة المولوية** که در اوامر مولا گفتيم که اصل بسيار مهمی در خطابات و اوامر و نواهي مولا است.
* دوم اين‌كه اوامر مولوي مولا، دلالتش بر وجوب است و لذا بايد بگوييم احتمال سوم را مي‌پذيريم.

دو اصل اينجا ما را به احتمال سوم مي‌رساند: اصالة المولويه و ظهور در وجوب اوامر مولوي مولا.

#### بررسی دو قاعده اصولی

ممكن است هر يك از اين دو اصل محل خدشه قرار بگيرد، باید ببينيم اين خدشه‌ها و مناقشات تام است يا نه؟

* اصل دلالت امر بر وجوب ممكن است مورد اشكال قرار بگيرد، به اين‌كه ما ادله‌اي داريم كه مي‌گويد: **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏»[[1]](#footnote-1)** یعنی ما تكليف را از صبي برداشته‌ايم. حداقل اين است كه تكليف الزامي را از صبي برداشته‌ايم. اين قدر متيقنش است.

بنابراين قدر متيقن آن ادله، اين است كه مي‌گويد ما تكليف الزامي را از صبي برداشته‌ايم. وقتي تكليف الزامي را برداشتيم، اين دليل **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» به‌عنوان دليل حاكم مي‌گويد: اينجا وجوب نيست. وجوب كه برمی‌دارد، خود آن قرينه مي‌شود كه اين امر، امر استحبابي است. يك بيان است كه با اين بيان، ما دست از وجوب برمي‌داريم.

* بيان دوم اين است كه مي‌گويد: **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» ما مطلقاً تكليف را از صبي برداشته‌ايم. چه تكليف الزامي، چه تكاليف استحبابي و رجحاني. يعني تكاليف مولوي را از صبي برداشته‌ايم.

 اگر شبهه دوم را بگوييم به این بیان که رفع القلم فقط الزامي را برنمی‌دارد بلکه كل تكليف را برمی‌دارد، آن‌وقت نتيجه‌اش احتمال اول مي‌شود، يعني ليستأذن امر تمريني و ارشادي مي‌شود. هيچ مولويتي در آن نيست، نه مستحب است نه واجب است. اين دو شبهه‌اي است كه اگر احتمال اول را در **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» بگوييم، نتيجه‌اش استحباب مي‌شود. اگر احتمال دوم را بگوييم، نتيجه‌اش احتمال اول يعني تمرينيت مي‌شود و لذا بايد بگوييم رفع القلم عن الصبي مضمونش چيست و مفادش چيست؟ تا مطلب اینجا هم روشن بشود.

#####  مضمون و مفاد «رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏»

در خصوص اين بحث در **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» ولو اين‌كه جاي خودش بايد بحث بشود:

* بعضي گفته‌اند: **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» يعني تكليف مطلقاً برداشته شده كه ظاهرش هم اين است **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» يعني هيچ تكليفي ندارد، نه واجب نه مستحب و لذا مي‌گويند عباداتش هم مشروع نيست، تمريني است و الا شرعيتي ندارد.

اين يك احتمال است كه به اطلاق تمسك مي‌كند، ولي ما احتمال ديگر را قوي‌تر مي‌دانيم و آن اين است كه:

* **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» چون در مقام امتنان است، يعني منت مي‌گذارد مي‌گويد: ما به بچه قبل از بلوغ بار زيادي حمل نمي‌كنيم و لذا عقاب را برمی‌دارد. منت شارع و مولا بر بچه و غير بالغ اين است كه تكليف را از او برمی‌دارد. اين امتنان دلیلی مي‌شود كه مطلق تكليف را برندارد بلكه تكليفي كه منشأ يك عقابي مي‌شود يا منشأ حضاضتی در او مي‌شود و لذا وجوب و حرمت را برمی‌دارد. خيلي بخواهيم تعميم بدهيم كراهت را هم برمی‌دارد. وجوب و حرمت يا حداكثر كراهت را برمی‌دارد اما استحباب را كه بگويد: اين كار ثواب دارد برنمی‌دارد و لذا زمينه براي اين‌كه او عبادت بكند، كارهاي نيك انجام بدهد و مستحبات براي او محفوظ است.

##### دیدگاه استاد

ما احتمال دوم را قوي مي‌دانيم. اگر اين احتمال دوم را بگوييم كه در باب تكليف بايد بحث كنيم، من اجمالش را عرض مي‌كنم. نكته‌اش همين **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» است كه مي‌گويد امتناني است. آن‌وقت استأذن لازم نيست به معناي تمريني باشد، به معناي مولوي مي‌تواند باشد. فقط نمي‌تواند وجوب باشد ولي به‌عنوان امر مستحب مولوي مي‌تواند باشد و ثمره‌اش اینجاست كه اگر در عمل به اين نيت قربت كردند، به او ثواب مي‌دهند، درحالی‌که اگر تمريني باشد، از ثواب خبري نيست. ثمره‌اش در ثوابِ مع قصد قربت است.

 نكته‌اش اين است كه **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏‏**»، ظاهرش اطلاق دارد. يعني مي‌گويد: كل تكاليف را برداشته. اين وجه اول است ولي وجه احتمال دوم اين است كه، درست است كه ظاهرش اطلاق است ولي نكته امتنان، اين را مقيد مي‌كند. نظير اينكه در حديث رفع هم **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُون‏[[2]](#footnote-2)»** آمده است، مي‌گويد: **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا لَا يَعْلَمُون»** در مقام منت است و لذا نمي‌آيد چيزي كه خلاف امتنان باشد برداد. اینجا هم بخواهد مستحب را بردارد يعني زمينه ثواب هم از او مي‌گيرد. فقط زمينه عقاب را بايد بردارد. در اين منت است و لذا تا اینجا ما علي‌القاعده بايد بگوييم: **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي»** بنا بر مبناي دوم كه امتنان، ملاك اصلي است، عقاب را برمی‌دارد، الزام را برمي‌دارد و الا يستأذن در اینجا مولويت استحبابي داشته باشد، برنمی‌دارد. اگر اين را بگوييم آن‌وقت يستأذن مستحب مي‌شود. البته واجب نيست.

اين يك بحث در اینجاست كه اگر اين بحث را ما تا اینجا جلو بياييم، نه احتمال اول را مي‌گوييم نه احتمال سوم را بگوييم. نه بگوييم يستأذن بچه‌ها امر تمريني عادي و عرفي است، نه اين‌كه بگوييم واجب است. بلكه ميگوييم امر شرعي مولوي است، منتهي مستحب است. ديگران هم خوب است كه مستحبات را يادشان بدهند. اين يك بحث در اینجا است يك بحث ديگر هم اين است كه نسبت اين يستأذن با ادله رفع قلم ازنظر اطلاق و عموم و این‌ها چه نسبتي است؟

اگر ما نسبت‌سنجي بخواهيم بكنيم، بايد بگوييم **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» و این‌ها مطلق است. مي‌گويد تكاليفي كه ما در شرع مشخص كرديم از صبي برداشتيم. اين يستأذن تكليف خاصي است كه خطاب به صبي است. اين خاص مي‌شود و اگر مطلق و مقيدي حساب بكنيم، آن مطلق مي‌گويد: صبي تكليفي ندارد ولي اين تكليف خاصي که برايش آورده بايد بگوييم مقيد آن است و بايد ظهور وجوبش را حفظ بكنيم. آن گفته هيچ تكليفي ندارد، اين مي‌گويد اين تكليف را دارد اين هم شبهه‌اي است كه ممكن است كسي اینجا مطرح كند.

جواب اين شبهه اين است كه حديث رفع حاكم است و بین دليل حاكم و محكوم رعايت نسبت نمي‌شود. اين هم قاعده اصولي است كه دليل مطلق و مقيد كه مي‌گوييم مطلق مي‌گيريم و مقيد و مقيد عام را تقييد مي‌زند و عام و خاص كردن مطلق و مقيد و حكم به تخصيص و تقييد در آنجایی است كه ادله در عرض هم هستند، حاكم و محكومي نيست؛ اما اگر دليل حاكم بود، اینجا نمي‌گوييم اين مقيد است، اين عام است، اين خاص است و اين مطلق مقيد است.

اينجا هم حديث **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» دليل حاكمي است كه او مقدم بر ادله ديگر است نه اينكه دليل ديگري بگوييم خاص است و مقيدش مي‌شود و لذاست كه در اینجا نمي‌توانيم بگوييم **فَليَستَأذِن** دليل خاص است و **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» را مقيد مي‌كند و بگوييم دلالت بر وجوب دارد و دليل صبي هيچ تكليفي ندارد ولي اين تكليف را دارد چون خاص و مقيد است براي اين‌كه **«رُفِعَ‏ الْقَلَمُ‏ عَنِ‏ الصَّبِي‏**» دليل حاكم است و دليل حاكم مقيد به محكوم است حتي اگر محكوم خاص و مقيد باشد. چون دليل درواقع همه ادله را تفسير مي‌كند و ناظر به اين‌هاست. اين هم دو نكته‌اي است كه اینجا وجود دارد.

### نتيجه نهایی بحث نهم

نتيجه اين بحث كه هر دو بحث‌هاي دقيقي است كه من خيلي مجمل مفروضات بحث را از جاي ديگر اینجا تبيين كردم، اين دو بحث مي‌شود: احتمال دوم اینجا قابل‌قبول است. نه مي‌توانيم بگوييم اين عرفي و ارشادي است، نه اين‌كه حكم وجوبي و الزامي است بلكه اين يك تكليف استحبابي براي بچه‌هاست و شرعي و مولوي هم هست. البته تكليفي كه پدر و مادر دارند آن هم گفتيم شايد تكليف الزامي نباشد. تحفظ و مراقبت و یاددادن هم يك تكليف آن‌طور باشد. اين هم بحث دومي كه در آيه شريفه هست.

1. **- مرآة العقول ج ۱۱ ص ۲۰۵.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- الخصال، ج ۲ ص ۴۱۷.** [↑](#footnote-ref-2)